

در باره زندگی رفیق شهید منوچهر اویسی



چریک فدایی خلق رفیق منوچهر اویسی جز اولین دسته زندانیان سیاسی بود که توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ تیرباران شدند. در اول تیر سال ۶۰ رادیو و تلویزیون رژیم در طول روز خبری را بارها تکرار کرد. خبر این بود: "۲۳ مهاجم مسلح"، "اعدام انقلابی" شدند. این عده بر اساس اطلاعیه دادستانی کل انقلاب اسلامی روز ۳۱ خرداد تیرباران شده بودند و شامل رفقا سعید سلطانیپور، محسن فاضل، جعفر قنبر نژاد، بهنوش آذریان و منوچهر اویسی و ... می شدند. به واقع با سرکوب خونین تظاهرات ۳۰ خرداد، تیرباران های ۳۱ خرداد پیام سردمداران جنایتکار جمهوری اسلامی به مردم مبارز ایران و همه فعالین سیاسی بود که تعرض بزرگی برای سرکوب سیستماتیک و سراسری دستاوردهای قیام بهمن شروع شده است.

در میان این تیرباران شدگان رفقا منوچهر اویسی و بهنوش آذریان در ارتباط با چریکهای فدایی خلق ایران در ۲۵ اردیبهشت ماه همان سال دستگیر شده بودند. بنابراین وقتی که دادستانی در اطلاعیه اش اعدام آنها را به "توطئه اخیر گروه ها" یعنی تظاهرات ۳۰ خرداد نسبت می داد بی شرمانه دروغ می گفت. چون تعداد زیادی از اعدام شدگان آن روز اساساً ربطی به تظاهرات ۳۰ خرداد نداشتند، آنها قبل از این تظاهرات دستگیر شده بودند و در نتیجه نمی توانستند نقشی در حرکتی داشته باشند که بعد از دستگیری آنها رخ داده بود. واقعیت این بود که سردمداران جمهوری اسلامی همچون همیشه دروغ می گفتند. گردانندگان رژیم، با این اعدام ها سیاستی را علنی می کردند که اربابانشان آنها را برای پیشبرد آن به قدرت رسانده بودند. یعنی سرکوب همه جانبه انقلاب. به همین دلیل هم بود که در طول چند سال، هزاران کمونیست و آزادیخواه وحشیانه اعدام شدند. آن روزها و در سال خونین ۶۰ که مرگ در هر گوشه ای در کمین کمونیست ها و آزادیخواهان بود، روزی نبود که روزنامه های جمهوری اسلامی نام تعدادی از عزیزان مردم و طرفداران کارگران را به عنوان "محارب" و "منافق" و "مرتد" و "مفسد فی الارض" هایی که تیرباران شده اند، اعلام نکنند.

رفیق منوچهر اویسی که همراه با همسرش بهنوش آذریان در ۳۱ خرداد سال ۶۰ تیرباران شد، در سال ۱۳۳۶ در یک خانواده گُرد چشم به جهان گشوده بود. زمانی که دوران دبیرستان را به پایان رسانده و دیپلم گرفت، آتش انقلاب، ایران را فرا گرفته بود. او که در شهر سفز کردستان بزرگ شده بود در جریان شرکت در انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ به مبارزی آبدیده بدل شد و همچون خیلی از هم نسلان خویش به خیل پشتیبانان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیوست. همان توده هائی که در جریان انقلاب فریاد می زدند "فدائی فدائی تو افتخار مائی" و یا "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم". با چنین پیش زمینه هائی وقتی که جمهوری اسلامی به قدرت رسید و به جای پاسخ به خواست ها و مطالبات توده های به پا خاسته، بساط سرکوب مطالبات و مبارزات آنها را در سراسر کشور پهن نمود؛ و با وحشیگری تمام خلق گُرد را آماج حملات ارتش و پاسداران خود نمود؛ رفیق منوچهر انتظار داشت که سازمانی که از آن پشتیبانی می کرد در دفاع از کارگران و ستمدیدگان به مقابله با این رژیم و سیاست های سرکوبگرانه اش بر خیزد اما خیلی زود متوجه شد که این سازمان بر عکس انتظار او راه مماشات و سازشکاری با رژیم ددمنش جدید را در پیش گرفته است. به همین دلیل هم وقتی که چریکهای فدائی خلق ماهیت دار و دسته حاکم بر سازمان را افشاء نموده و راه انقلاب و رهائی کارگران و ستمدیدگان را تشریح نمودند و بر ضرورت سازماندهی مسلح توده ها تاکید نمودند با شور و شوق به آنها پیوست و در شاخه کردستان تشکیلات به فعالیت پرداخت. متأسفانه در جریان یک ماموریت تشکیلاتی ماشینی که رفیق منوچهر در آن قرار داشت دچار تصادف شد و پای رفیق آسیب دید. به همین دلیل هم منوچهر جهت معالجه به تهران منتقل شد و رفیق بهنوش مسئولیت مداوا و رسیدگی وی را عهده دارشد. رفیق بهنوش خود متولد آبادان و به تازگی تحصیل دانشگاهی در آمریکا را رها کرده و برای شرکت فعال در انقلاب به ایران بازگشته بود. این آشنائی به ازدواج این دو رفیق منجر شد و حاصل این ازدواج فرزندی بود که رژیم دارو شکنجه جمهوری اسلامی او را به دنیا نیامده در شکم مادرش تیرباران نمود. تیرباران بهنوش یکی از اولین نمونه های اعدام زنان باردار بود که بعدها و در طول سال ۶۰ تا ۶۷ بار ها به دست دژخیمان جمهوری اسلامی تکرار شد و داغ ننگی بر پیشانی جنایتکاران حاکم نشاند.

رفیق منوچهر به دلیل ایمانش به آرمان های طبقه کارگر و تلاش خستگی ناپذیرش جهت آزادی و رهایی این طبقه از زیر یوغ استثمار سرمایه داران زالوصفت در زندگی مبارزاتی اش رفیقی مقاوم و پیگیر بود به همین دلیل هم در زمان دستگیری و زمانی که در چنگال دژخیمان جمهوری اسلامی اسیر بود، برغم همه اذیت و آزارهای آنها از مقاومت دست نکشید تا آن جا که یکی از هم بندانش در نامه هایی که از زندان اوین به بیرون فرستاده بود در باره اش نوشته است: "از گروه اشرف دهقانی است در تصادف یک پایش را از دست داده که دو سه شب از درد می نالید به او قرص آنتی بیوتیک نمی دادند، می گفت پایش چرک کرده ، نه قطع می کنند و نه قرص می دهند که چرک ها "را از بین ببرد. "او روحیه بسیار مقاومی و مبارزی داشت آهنگ های گُردی می خواند و همچنان به دنبال راه های مقاومت و مبارزه داخل زندان بود".

دارو دسته ضد مردمی جمهوری اسلامی از همان فردای شکست قیام بهمن لحظه ای از تهاجم به دستاوردهای این قیام و شکنجه و آزار و کشتار توده ها و مبارزین باز نایستاده بودند اما علیرغم همه این جنایات باز هم نتوانسته بودند آن سکوت قبرستانی دلخواه خود را بر سراسر ایران حاکم سازند. آنها با اعدام های ۳۱ خرداد که رفیق منوچهر یکی از قربانیانش بود، فصل نوینی در جنایت آفریدند که با قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ به نقطه اوج خود رسید.

بی شک از دست دادن هر رفیقی درد آواست؛ اما یاران ما به "مرگ خود آگاهان" بودند و می دانستند که
علیرغم هر فراز و نشیبی که امر انقلاب دچار شود اما این خون ها به زمین نمی ماند و بذر های آگاهی را آبیاری
و خنجر انتقام را صیقل خواهند داد و راه رهایی کارگران را هموار خواهند نمود.

یاد رفیق منوچهر اویسی، گرامی و راهش پر رهرو باد!